

گزارشی از مرکز نگهداری از کودکان بی سرپرست و آرزوی دختر بچه دارای معلولیت که تختی برای «دنیای خودش» می خواست

روایای «هدیه»

گزارش

نیلوفر منصوری | گروه گزارش - تخت، برای بسیاری از کودکان فقط جایی برای استراحت و خواب

است؛ اما برای «هدیه» دنیای کوچکی از آرزوهاست. دختر بچه‌ای شش ساله که حدود چهار سال است در خانه پناهگاهی در یکی از شهرهای شمالی کشور زندگی می‌کند و در این مدت، در کنار مراقبت و درمان، شعرهای زیادی یاد گرفته و آرام‌آرام با جهان اطرافش پیوندی تازه پیدا کرده است. هدیه آرزویی ساده داشت: تختی که بتواند بخشی از کارهای روزمره‌اش را آسان‌تر کند و کمی آسایش و استقلال بیشتر به زندگی‌اش بدهد. همین آرزوی کوچک، با تلاش حمیدرضا نوروزی معلم و خیر داوطلب و همراهی چند دوست و صنعتگر شنیده شد و شکل گرفت: تختی که قرار بود فقط برای هدیه ساخته شود، اما خیلی زود به خواسته مشترک بچه‌های دیگر خانه هم تبدیل شد. حالا قصه یک تخت، فقط قصه هدیه نیست؛ قصه آرزویی است که به ساخت تخت برای ۲۰ کودک معلول دیگر این خانه هم انجامید.

در خانه‌ای در دل سلمان‌شهر، جایی دور از هیاهوی روزمره، صدایی کودکانه با اعتماد به نفسی شیرین می‌گوید: «من دکتر هدیه‌ام؛ اما تو خونه ملکه صدام می‌کنی.» همین یک جمله کوتاه کافی است تا بفهمیم با کودکی روبه‌رو هستیم که با وجود همه محدودیت‌ها، هنوز جهان خودش را با رویا و بازیگوشی می‌سازد.

گفت‌وگو با هدیه، مخاطب را با دنیای ساده اما پر معنای یک کودک روبه‌رو می‌کند: دنیایی که در آن یک شعر، یک تخت کوچک یا یاد گرفتن چند کلمه، فقط یک اتفاق معمولی نیست و می‌تواند معنایی فراتر داشته باشد. هدیه با وجود سن کم، دختری باهوش و خوش بیان است و با اعتماد به نفس از چیزهایی که دوست دارد یا یاد گرفته صحبت می‌کند: آن‌قدر که به گفته مسئولان مرکز، حتی در جمع بزرگ‌ترها و در برابر مسئولان نیز بدون اضطراب حرف می‌زند. همین ویژگی، در کنار سادگی کودکان‌اش، تصویری روشن از دنیای درونی او نشان می‌دهد: دنیایی که در آن شنیده شدن یک خواسته کوچک می‌تواند به اندازه یک پشتوانه عاطفی بزرگ اثر بگذارد.

من دختر خیلی خوشبختی هستم

هدیه خودش را «دختر خیلی خوشبخت» معرفی می‌کند. با همان لحن کودکانه اما محکم می‌گوید: «من خیلی چیزها بلدم. سخنرانی بلدم، شعر بلدم، نقاشی بلدم، ورزش می‌کنم.» بعد با سادگی و صداقت کودکانه می‌گوید: «خوندن و نوشتن بلد نیستم، ولی از موبایل مامانم-رقیه قاسمی مربی مرکز نگهداری کودکان بی سرپرست- شعر یاد می‌گیرم و برای دوستان و مهمونا می‌خونم.» در میان همه داشته‌ها و نداشته‌هایش، یک نکته را با تأکید بیشتری می‌گوید: «من تختم رو خیلی دوست دارم، اون آرزوی من بود.» اما این تختی که هدیه با چنین شوقی از آن حرف می‌زند، قصه جالبی دارد. ماجرا از یک گفت‌وگوی ساده آغاز شد.

روزی که یکی از مراجعه‌کنندگان به این مرکز از هدیه پرسید آرزویت چیست؟ هدیه بی تعارف و بی تکلف، تختی را توصیف کرد که در ذهنش ساخته بود: تختی با کمد و نور، با جایی برای تلویزیون و میز کوچک برای غذا خوردن و گذاشتن تبلت تا با توجه به محدودیت جسمی‌اش-هدیه مبتلا به نرمی استخوان است- بتواند کارهای روزمره را راحت‌تر انجام دهد. زرگر این آرزو را شنید اما حمیدرضا نوروزی، معلم و خیر دست به کار شد و آن را ساخت و به سرانجام رساند؛ نه فقط یک تخت، که جهانی کوچک برای یک دخترک کوچک.

حالا هدیه با برق خاصی در چشم‌هایش از تختش می‌گوید: «تخت من پر از نوره‌ای رنگارنگه، کمد داره، تلویزیون داره، همه چی مو تو کمد می‌ذارم. لباسم، اسباب‌بازیام، تختم همه چی داره.» بعد آرام‌آرام و با نوعی غرور کودکانه می‌گوید: «تختم هر چی دلت بخواد داره.» برای او این تخت فقط محل خواب نیست؛ نشانه دیده‌شدن است. نشانه اینکه کسی آرزویش را جدی گرفته و برای تحقیقش وقت و دل گذاشته است. در دنیای هدیه، این تخت یعنی من مهمم و خواسته‌ام شنیده شد. شاید همین حس شنیده‌شدن است که به او جرأت می‌دهد خودش را «ملکه» بداند. در میان حرف‌هایش، نام‌ها تکرار می‌شود: «عمو نوروزی رو خیلی دوست دارم، عمو مصطفی و مامانم.» اما وقتی به «مامان» می‌رسد، صدایش تغییر می‌کند، نرم‌تر و جدی‌تر می‌شود: «مامان من عشق منه. تو زندگی بیشتر از همه چی مامانمو دوست دارم.» و بعد دعایی که از عمق جان کودک برمی‌آید: «از خدا می‌خوام پام خوب بشه، برای مامانم کار کنم.»

اینجا تربیت مقدم بر آموزش است

«مامان» در مرکز نگهداری از کودکان بی سرپرست، رقیه قاسمی است؛ بازنشسته بهزیستی که از سال ۱۳۹۴ زندگی‌اش را وقف این خانه کرده است.

است؛ یک خانه بزرگ، هر کسی هم که برای اولین بار می‌آید، معمولاً می‌گوید اصلاً حسن نمی‌کند وارد یک مرکز شده، انگار میهمان خانه ما شده است.» او توضیح می‌دهد که نگاهش از همان ابتدا بر تربیت استوار بوده است: «من همیشه می‌گویم اول از همه تربیت مهم‌تر از آموزش است. اگر بچه آرامش و احترام را یاد بگیرد، بقیه مسیر را هم می‌تواند طی کند.» به گفته قاسمی، نتیجه همین نگاه باعث شده فضای مرکز نگهداری از کودکان بی سرپرست بیشتر شبیه یک خانواده باشد تا یک مجموعه اداری؛ جایی که بچه‌ها با احساس امنیت و آرامش رشد می‌کنند.

قاسمی درباره وضعیت تحصیلی بچه‌ها هم می‌گوید: «در حال حاضر ۱۲ نفر از بچه‌های ما محصل هستند؛ ۱۱ نفرشان در مدارس استثنایی درس می‌خوانند و یک نفر هم به مدرسه عادی می‌رود. البته آموزش فقط به مدرسه محدود نمی‌شود. بچه‌ها باشگاه می‌روند، هنر یاد می‌گیرند، نقاشی می‌کشند. حتی دو نفرشان فرش می‌بافند. سعی کرده‌ام هر کدام‌شان یک مهارت داشته باشند تا احساس توانمندی کنند.»

مردی که خواسته یک کودک را جدی گرفت

در میان همه این روایت‌ها، تخت هدیه به نمادی از اتفاقی بزرگ‌تر تبدیل می‌شود؛ نشانه‌ای از اینکه اگر آرزوی یک کودک شنیده شود و کسی با جدیت پای آن بایستد، همان آرزوی کوچک می‌تواند معنای تازه‌ای به زندگی بدهد. قاسمی وقتی از این تخت حرف می‌زند، آن را فقط یک وسیله نمی‌داند، بلکه نتیجه توجه و همدلی چند نفر می‌داند که خواسته ساده هدیه را جدی گرفتند. به گفته او، حمیدرضا نوروزی در این مسیر «سنگ تمام گذاشت»: نه برای نام و نه برای منفعتی شخصی، بلکه برای دل یک کودک. حالا تخت هدیه با نوره‌ای رنگارنگ، کمد مرتب و تلویزیون کوچکش هر شب زیر سقف مرکز می‌درخشد؛ وسیله‌ای که در ظاهر ساده است، اما برای هدیه به معنای تحقق

یک آرزوست.

نام حمیدرضا نوروزی در شکل‌گیری این اتفاق بیش از دیگران تکرار می‌شود. نوروزی، عضو گروه مکانیک خودروی اداره تکنولوژی و آموزشی آموزش و پرورش تهران، سال‌هاست بخشی از وقت خود را صرف سر زدن به مراکز نگهداری کودکان می‌کند. او با اشاره به یکی از همین دیدارها در شمال کشور می‌گوید: «آشنایی من با هدیه از همان ابتدا با تجربه‌های دیگرم فرق داشت. در میان حدود ۲۰ کودک این مرکز، او با جثه کوچک و شرایط جسمی خاصش در نگاه اول کم‌رنگ‌تر از دیگران به نظر می‌رسید: اما کافی بود چند جمله صحبت کند تا این تصویر تغییر کند. با تمرکز، تسلط و حافظه‌ای کم‌نظیر حرف می‌زد و همین ویژگی‌ها از همان دیدار اول توجه مرا جلب کرد.»

او با اشاره به گفت‌وگوهایش با هدیه توضیح می‌دهد: «در صحبت‌هایی که با هدیه داشتم فهمیدم او فقط خوب حرف نمی‌زند، بلکه دقیق می‌داند چه می‌خواهد. از تختی حرف می‌زد که برایش صرفاً محل خواب نباشد؛ تختی که جایی برای تبلت‌اش داشته باشد، با کنترل تنظیم شود، میز برای غذا خوردن در اختیارش بگذارد و بخشی هم برای وسایل شخصی‌اش داشته باشد.»

نوروزی می‌گوید: «ابتدا تلاش کردم نمونه‌ای آماده از چنین تختی پیدا کنیم، اما آنچه هدیه می‌خواست نه به‌سادگی در بازار وجود داشت و نه با امکانات مرکز قابل تهیه بود. همین شد که تصمیم گرفتیم خودمان دست به کار شویم. ایده اصلی این بود که با استفاده از امکانات ساده و در دسترس، وسیله‌ای متناسب با نیازهای هدیه ساخته شود. برای همین حتی از قطعه‌ای مثل موتور شیشه‌بالابر پراید هم استفاده کردیم تا بخشی از سازوکار حرکتی تخت شکل بگیرد؛ جزئیاتی که شاید در ظاهر فنی به نظر برسد، اما در این پروژه به نوعی زبان توجه و دقت تبدیل شد.»

تحقق رویاهای کودکانه

او توضیح می‌دهد: «ساخت این تخت فقط یک کار فنی ساده نبود. از همان ابتدا تلاش کردیم همه چیز با دقت و وسواس پیش برود: هم ایمنی کار مهم بود، هم استحکامش، هم ظرافت و حتی زیبایی آن. می‌خواستیم وسیله‌ای ساخته شود که هم نیازهای هدیه را برطرف کند و هم برای او دلنشین باشد. برای پیدا کردن قطعات لازم، بارها در خیابان‌های مختلف تهران رفت‌وآمد کردیم؛ از مغازه‌ای به مغازه دیگر سر زدیم و با تعمیرکارها، تراشکارها، نجارها و فروشنده‌های مختلف صحبت کردیم تا بتوانیم هر قطعه را متناسب با این کار پیدا کنیم.» نوروزی می‌گوید: «در این مسیر اتفاق جالبی هم افتاد: هر کسی که از ماچرا باخبر می‌شد، به شکلی خودش را در این کار سهیم می‌کرد. یکی بی‌چشمداشت مشورت فنی می‌داد، دیگری برای آماده کردن قطعه‌ای وقت می‌گذاشت و حتی نجاری بود که با وسواس لبه‌های کار را صاف و هموار کرد. همه احساس می‌کردند در برآورده شدن خواسته هدیه سهیمی

دارند و همین همراهی‌ها باعث شد این کار قدم به‌قدم جلو برود.» نوروزی با لحنی که هنوز حس ذوق‌زدگی دارد، می‌گوید: «هدیه، وقتی فهمید قرار است این تخت برایش ساخته شود، جمله‌ای گفت که هیچ‌وقت از یادام نمی‌رود: گفت: «عمو، توداری رویاهای منو می‌سازی.» همان یک جمله برای من کافی بود تا تمام خستگی این مسیر از بین برود. در نهایت این تخت فقط یک وسیله برای خواب نشد؛ بلکه به نشانه‌ای تبدیل شد از اینکه اگر کسی خواسته ساده یک کودک را جدی بگیرد، آدم‌های دیگری هم پیدا می‌شوند که به آن دل می‌بندند و کمک می‌کنند تا آن خواسته به واقعیت تبدیل شود.»

بعد از آن‌که تخت هدیه به مرکز منتقل شد و در آتاقش جا گرفت، اثرش فقط به همان اتاق محدود نماند. نوروزی می‌گوید: «خیلی زود بچه‌های دیگر هم تخت را دیدند و هر کدام به شکلی گفتند که آنها هم دوست دارند تختی داشته باشند که مخصوص خودشان باشد. به همین دلیل بعد از شنیدن خواسته بچه‌ها، همراه چند نفر از دوستان دیگر در همان حوالی یک کارخانه چوب پیدا کردیم. با مسئولان کارخانه هماهنگ شدیم تا برای کودکان مرکز، ۲۰ تخت نو نیز بسازیم و اکنون کودکان دیگر نیز در این مرکز تخت خود را دارند.»

به گفته نوروزی، تجربه ساخت تخت هدیه نشان داد که یک ایده کوچک، اگر به پیگیری و همراهی جمعی همراه شود، می‌تواند به نتیجه‌ای مناسب‌تر برسد. او می‌گوید: «همه‌گنی با کارخانه و همراهی چند نفر از دوستان و خیرین باعث شد این کار فقط به تخت هدیه محدود نشود و برای بچه‌های دیگر هم این امکان فراهم شود: تلاشی برای اینکه هر کدام از کودکان مرکز جایی داشته باشند که احساس کنند متعلق به خودشان است و کمی بیشتر حس خانه را تجربه کنند.»

جزئیات یک خانه پناهگاهی

در روایت شکل‌گیری تخت هدیه، نام مصطفی احمدی نیز به میان می‌آید؛ کسی که سال‌ها پیش پایه‌های خانه‌ای را گذاشت که امروز این کودک و کودکان معلول دیگر در آن زندگی می‌کنند. احمدی، بنیانگذار مجموعه، از مدلی حرف می‌زند که اساس شکل‌گیری این مرکز بوده است: مدلی که به گفته او قرار نبود شبیه آسایشگاه‌ها یا مراکز نگهداری معمول باشد، بلکه باید بیش از هر چیز شبیه یک خانه باشد.

او توضیح می‌دهد: «اینجا یک خانه پناهگاهی است؛ یعنی جایی که بچه‌ها احساس کنند خانه خودشان است. این مدل سال‌ها پیش در برخی کشورهای اروپایی اجرا شده بود و ما هم سال‌ها تلاش کردیم نمونه‌ای از آن را در ایران راه‌اندازی کنیم.» در نگاه او، تفاوت اصلی چنین خانه‌ای با مراکز نگهداری معمول، در همین حس تعلق خلاصه می‌شود؛ اینکه هر کودک اتاق خودش را داشته باشد، اسباب‌بازی‌های خودش را بشناسد و جای



میان همه این روایت‌ها، به نمدادی از اتفاقی بزرگ‌تر تبدیل می‌شود؛ نشانه‌ای از اینکه اگر آرزوی یک کودک شنیده شود و کسی با جدیت پای آن بایستد، همان آرزوی کوچک می‌تواند معنای تازه‌ای به زندگی بدهد

خواب مشخصی داشته باشد. چیزهایی که شاید در زندگی روزمره بدهی به نظر برسند، اما برای کودکانی که تجربه بی‌ثباتی داشته‌اند، بخشی از امنیت روانی و آرامش روزانه به شمار می‌آید. احمدی می‌گوید: «بچه‌هایی که در این خانه زندگی می‌کنند، هر کدام شرایط جسمی یا ذهنی خاص خود را دارند و بسیاری از آنها نیازمند مراقبت‌های درمانی و مصرف دارو هستند. در میان آنها، هدیه هم چند سالی است که به این خانه آمده است. اسم واقعی‌اش مرسانا بود، اما وقتی وارد مرکز شد و کم‌کم با ما دوست شد، تقسیم این بچه انگار هدیه‌ای است که خدا برای ما فرستاده؛ از همان موقع اسمش شد هدیه.»

به گفته او، وقتی هدیه به اینجا آمد، کودکی مضطرب و ترسان بود: «در ماه‌های اول خیلی بی‌قرار بود. از خواب می‌پرید، جیغ می‌کشید و خواب آرامی نداشت. از آدم‌ها، بویژه مردها، می‌ترسید. اما کم‌کم با فضای خانه خو گرفت و حالا شرایطش کاملاً فرق کرده است. امروز هدیه کودکی اجتماعی‌تر و آرام‌تر است و محیط خانه برایش به جایی امن تبدیل شده است. فقط درمان جسمی نیست. نقش مادرش رقیه قاسمی- نیز پررنگ است؛ زنی که سال‌ها با کودکان کار کرده و حالا بچه‌های مرکز را «مامان» صدا می‌زنند. احمدی می‌گوید: «تجربه طولانی او در کار با کودکان باعث شد از همان ابتدا ارتباطی نزدیک با هدیه برقرار کند. مادرم سال‌ها در بهزیستی و مهدکودک کار کرده و با بچه‌ها به خوبی ارتباط می‌گیرد. هدیه هم خیلی زود با او انس گرفت و از همان زمان استعدادهایش کم‌کم خودش را نشان داد.» به گفته احمدی، هدیه با وجود محدودیت‌های جسمی قابل توجه، کودکی بسیار باهوش است. او می‌گوید: «هدیه نرمی استخوان دارد و از نظر حرکتی محدود است، اما از نظر ذهنی بسیار فعال است. شعرهای زیادی بلد است؛ شاید بیش از ۳۰ یا ۴۰ شعر.»

او می‌گوید که برای درمان هدیه نیز تلاش‌هایی در جریان است: «برای بررسی وضعیتش او را به بیمارستان مفید تهران بردیم. پزشکان گفته‌اند ممکن است راهکارهایی برای بهبود شرایط حرکتی‌اش وجود داشته باشد و روند بررسی و درمان به صورت دوره‌ای ادامه دارد.» با این حال، آنچه احمدی بیش از همه بر آن تأکید می‌کند، فقط درمان جسمی نیست. او می‌گوید: «در اینجا تلاش می‌کنیم استعدادهای هر کودک شناسایی و تقویت شود. این موضوع فقط درباره هدیه نیست؛ درباره همه بچه‌هاست. ما سعی می‌کنیم با کمک متخصصان مختلف ببینیم هر کودک در چه زمینه‌ای توانایی دارد و همان مسیر را دنبال کنیم.»

با این حال، در میان همه این بچه‌ها، هدیه به گفته او ویژگی خاصی دارد: «دختری شیرین‌زبان و پرازنی که خیلی زود با افراد ارتباط می‌گیرد. شاید همین روحیه بود که باعث شد آرزوی ساده او برای داشتن تختی مخصوص خودش، در نهایت به یکی از روایت‌های به‌یادماندنی این خانه تبدیل شود: تختی که حالا در اتاق کوچک هدیه قرار دارد و برای او فقط یک وسیله نیست، بلکه نشانه‌ای از توجه، استقلال و روایی است که جدی گرفته شد.



حمیدرضا نوروزی: در صحبت‌هایی که با هدیه داشتم فهمیدم او فقط خوب حرف نمی‌زند، بلکه دقیق می‌داند چه می‌خواهد. از تختی حرف می‌زد که برایش صرفاً محل خواب نباشد: تختی تبلتش داشته باشد، با کنترل تنظیم شود، میز برای غذا خوردن در اختیارش بگذارد و بخشی هم برای وسایل شخصی‌اش داشته باشد



مصطفی احمدی: اینجا یک خانه پناهگاهی است؛ یعنی جایی که بچه‌ها احساس کنند خانه خودشان است. این مدل سال‌ها پیش در برخی کشورهای اروپایی اجرا شده بود و ما هم سال‌ها تلاش کردیم نمونه‌ای از آن را در ایران راه‌اندازی کنیم